بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا و سپاس و ستایش واجب الوجودیرا
لایق و سزا است که ظفر بر ممالک محامدش که طبقات
موجودات و اصناف مخلوقات بمؤدای و ان
من شیء الا یسبح بحمده حصن حصین تمجید و تحمید
آنحضرت اند با کمال عساکر دانش و دانایی باعتراف
بعجز و نادانی توان یافت و شکر و سپاس برون
از قیاس کبریای او را روا است که زبان بیان انس و جان
از اظهار شمه از احسان و انعامش بمقتضی و ان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها عاجز و قاصر است

ومؤلفات صلوات مؤتلفه ومصنفات تسلیمات مختلفه تحفه
مشاهد مقدسه مفتیان الحکام ربانی ومنهیان الهام سبحانی
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که منهی المطلب خلاق
ومجموعه مکارم اخلاق فند الما بعد چنین گوید اقل عباد الله محمد بن
بن محمد جعفر الرضوی که چون اشارت عالی صادر گشته بود از بندگان
نواب مستطاب گردون قباب ظفر انتساب حمیده الفات
ستوده اداب خان عالیشان ظفرخان که خطاب اعلی در مظهر
عنایات اسم عالی او مضمر است که دستور العمل در آداب نجار محرر
گرداند که موجب ظفر بر مطلوب خیر شرایط اجابة المسئوله والاطاعة
لامره این رساله را مرتب ساخت وموسوم بظفریه گردانید
واین مشتملست بر مقدمه ودوازده باب وخاتمه مقدمه

وآنرا تحفه لائق ریش ها وخریداران تیخذون من
دون الله اربابا که بایمان سنگ لاخ ضلالت ونادانان
کلاته کلوخ چین جهالت اندکرده شده آری مثنوی
علم وگفتاری که آن بیجان بود لائق ریش خریداران بود قال
المترجم چون یکی از علمای روافض که در مشهد علی موسی رضا ساکن بود
مکتوبی بر شبهات ظاهر البطلان وحکایات وبهتان بدیار
ماوراء النهر روان کرده بود مخفی نماند که رفض در لغت ترک
مطلق است ودر عرف استعمال آن در تارک حق میکنند
وبعد از اطلاع بر حقیقه کمالات ملای کاسه گر وشیخ او ابن حجر
وسخنان ایمه اثنی عشر ظاهر خواهد شد که رافضی مبغ ترک
حق کیست وسخن کدام از فریقین ظاهر البطلان است

وبالجمله این نام چنانچه مترجم بعد ازین خواهد گفت از زید بن علی ع
بجمعی از شیعه که ترک نصرت او در خروج بر بنی امیه کردند
واقع شده و چون باعث ایشان بر ترک او چنانچه خود
ذکر کرده عدم تبرای زید از ابو بکر و عمر بوده و هنوز بلکه الی
یوم القیام از عهده اقامت دلیل بر حقیقه خلافت ابو بکر و عمر
بیرون نتوانند آمد چگونه کسی را که تارک نصرت زید باشد
تارک حق توان گفت بلکه ظاهر آنست که بنابرین انجماعه رافضی
بمعنی ترک باطل باشند و تحقیق آنست که مراد از رفضه اگر در کلام
شریعت واقع شده مثل غلاة شیعه است که افراط در محبت
حضرت امیر علیه الصلوة والسلام میکنند و او را خدا یا نبی میگویند
قاتلهم الله انی یوفکون چنانکه حدیثی که مترجم بعد ازین از

ابن حجر و او از دار قطنی نقل کرده است دلالت
بران دارد و همچنین است حکم حدیث دیگر که از ابو ذر هروی
و ذهبی ناصبی نقل کرده زیرا که در آنجا رفضه را موسوم نموده
بانکه یرفضون الاسلام و انهم مشرکون و چون مسئله امامت
از فروع است انکار امامت ابو بکر موجب ترک اسلام و شرک
بخدای تعالی نمیشود بلکه آنچه موجب شرک میشود بالوهیت امیر است
چنانکه غلاة لعنهم الله بان رفته اند پس ظاهر شد که مترجم و اسلاف او
در تحقیق معنی رافضی و اطلاق بر امامیه اثنی عشریه سوراخ
دعا را گم کرده اند و اما نسبت بهتان بان طایفه جلیل ایشان
محض مکابره و عناد و طغیان است چه بهتان کار علمای متعصبین
با بلند ساخته است که بسیاری از ایشان نصرت مذهب خود را

ذهب النهبوره

مستحق کذب میدانند چنانچه عبد العظیم منذری که از اکابر محدثان
ایشان است در خاتمه کتاب ترغیب و ترهیب تصریح بان نموده
و گفته که ان نعیم بن حماد الخزاعی ذلک الامام المشهور کان
یضع الاحادیث فی تقویة السنة و ابن حجر عسقلانی نسبت وضع
حدیث بحفص ابن غیاث که از علمای اهل سنت و قاضی
مهدی عباسی بوده کرده الی غیر ذلک تا باهل ما وراء النهر که گواهی
دروغ جهة تحصیل مصالح نفر امید هند چه رسد والحق آن مکتوب
مرغوب و سخنان قطعی الاسلوب این وجهی است که اگر جمیع
علمای اهل سنت اتفاق نمایند بحرف معقول در رد یک کلمه آن
نتوانند گفت چه صاحب آن مکتوب آنرا در جواب کلمات
اهل ما وراء النهر نوشته و آن کلمات را بر ایشان قلب ساخته

بر وجهی که نزد ارباب قلوب دفع آن بالتحقیق محال است
و صاحب این ترجمه چون دید که حریف دفع آن نیست از مضمار
تعرض آن فرار نموده و خواسته که بتوهم جاهلان قوم خود اندراج
نه این رساله او که ترجمه کتاب ابن حجر واقع شده وفا بدفع
آن مکتوب میکند و دونه خرط القتاد **قوله** والحق کتابیست
وافی در بیان اجماع این امت بر خلاف خلفای مذکوره مخفی نماند که
اگر مراد او از امت ابوبکر و تابعان و موافقان اوست
اجماع ایشان بر خصم بلکه بر هیچکس حجت نمیشود و اگر مراد امت
پیغمبر است صلوات الله علیه و آله اجماع ایشان بر خلاف
ابا بکر متحقق نیست زیرا که سعد بن عباده و اولاد او هرگز
بیعت با ابوبکر و عمر نکردند و نتوانستند ایشانرا الزام کرد

چنانکه در تواریخ معتبرهٔ اهل سنت مذکور است و اهل بیت
و سایر بنی هاشم و تابعان ایشان تا شش ماه باعتراف
اهل سنت بیعت نکردند و بعد از شش ماه بجبر و اکراه
بیعت کرده چنانکه در روایت بخاری واقعست که قالت
یعنی عایشه فکان لعلیٍ وجهٌ بین الناس فی حیاة فاطمة
فلما توفیت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن علیٍ و مکثت
فاطمة بعد رسول الله صـ ستة اشهر ثم توفیت فلما رای علی
انصراف وجوه الناس عنه ضرع الی مصالحة ابی بکر
الی آخر الحدیث و درین حدیث گواهی است از عایشه
بر عجز و الجاء حضرت امیر در بیعت ابی بکر کما لا یخفی چه
درو اسباب عجز را که فوت حضرت فاطمه و برگردیدن

و برگردیدن روی مردم از حضرت امیر و حرمت
نا داشتن ایشان او راست بالنفس عجز که تعبیر از آن
بتضرع شده مذکور است و بیعتی که باکراه و جبر واقع شده
من دلیل حقیقت نمیشود و لهذا قاضی عضد در مواقف
از دعوی اجماع گریخته و گفته که اجماع جمیع امه در اثبات
خلافت ابی بکر لازم نیست بلکه خلافت به بیعت یک کس
و دو کس ثابت میشود و همچنانکه خلافت ابی بکر به بیعت عمر
و دیگری ثابت شده و بطلان سخن او بغایت ظاهر است
زیرا که مسلم است که اجماع از دلایل معتبره دین است
اما آنکه مجرد بیعت خصوصاً بیعت عمر دلیل و حجت شود خصوصاً
بر خصم که در خلافت هر دو قدح میکنند مصادره بر مطلوب

وظاهر البطلان است **قوله** وازافاضل عهد بهر کرا
این کتاب بنظر امد تحسین نموده اند انتهی ظاهر امراو مترجم
از افاضل عهد اهالی ماوراء النهر خواهد بود پس آن تحسین
ارباب مثل مشهور است که تعریف کرد شناست **قوله**
ارباب عقل را تشفی تمام حاصل میشود انتهی آری بجنان
تشفی که تشنه را از بول خود حاصل میشود **قوله** وکلمات
وتحقیقات ائمه کرام ومقتدایان اهل اسلام را نیز دران
کتاب آورده است مثل امام اعظم وامام مالک
مخفی نماند که کلمات وعندیات ان مستمیان بامام موجب
الزام خصم نمیشود ع ومن انتم حتی یکون لکم عند **قوله**
که پیشوایان اهل حقند مخفی نماند که شبهه مرور ایام

بحجة میشود وحجه مشتبه بشبهه وحق شبیه باطل وباطل شبیه
حق ولهذا احقیقة الجماعة در نظر تابعان ایشان نموده بود که
دارد دیگر کس نگوید که دوغ من ترش است کل حزب
بما لدیهم فرحون **قوله** دلایل قوی گفته اند انتهی این قوة
در نظر مترجم وامثال اوست که سخنان خصم را از غایت عصبیه
حرام شمرده لاجرم خیال کرده که آن سخنان قوی است
وفوق آن سخنی نیست وسخنان خصم تمام غلط وخطاست
چنانکه مشهور است که طالب علمی از اهل ماوراء النهر رساله
نام حق را که در فقه حنفی است پیش یکی از مدرسان میخواند
اتفاق اورا روزی گذری بدرس گاهی که در انجا مطول میخواند
واقع شد وبتوهم آنکه کتاب منحصر در نام حق است وهمه کس

همانرا میخواند و در هر روز همان میخواند که او در آن روز
میخواند خواهست که درسی که در ان روز از انجا خوانده پیش
مدرس مطول نیز بخواند و اگر در افاده او زیادتی مشغله کرد و
لاجرم در سلک طلبه در آمده کتاب خود را بگشاد و گوش
بر کلام مدرس و قاری نهاد و چون قاری مکرر عبارت مطول را
خواند و مدرس تقریر معانی آن می‌نمود و دید که اصلا آن تقریر را
ربطی و مناسبتی بعبارت رساله نام حق نیست از روی
کدورت و اعراض برخواسته بانجماعه خطاب کرد که تمام
کتب شما غلط است **قوله** و بعضی در زمان سلطان محمد و غیره
با معتزله در رفضه بحثهای قوی کرده اند و مشهور آنست که
چون آن بحثها در نظر سلطان قوی ننمود در آن باب

اوست

گویند فرقه ناجیه شیعه امامیه اند و فرقه هالکه متسمیان باهل سنت
و جماعت که فی الحقیقه اهل سنت و جماعت اند چنانکه سابقا مذکور شد
قوله مولانا جلال دوانی رساله در مادهٔ مسئله فرقه ناجیه نوشته
و رد سخنان نصیر طوسی که از طرف شیعه میگویند کرده اند بر هر ذی
طبع سلیم که آن رساله را مشاهده کنند هویدا اند که سخنان ملا جلال
در غایت موجهی و پاکیزگی است الا آخر مخفی نماند که مولانا جلال دوانی
رساله علیحده درین مسئله نوشته بلکه در شرح رسالهٔ عقاید عضدیه
که مشتمل بر ذکر حدیث مفترقه است بعضی سخنان بخوش آمد
حاکم جرون ولا که آن شرح را بالتماس ایشان نوشته و طمع علت
بسیار از ایشان داشته کلمهٔ چند موافق طبع ابلهان اهل سنت
ذکر کرده و لهذا حضرت غوث الاناس میر غیاث الدین منصور شیرازی

درخطبهٔ محاکمات تجرید بسبب صدور آن کلمات واهیه باو تعرض کرده
وگفته وکان فی النار یجرون ولار ومولانای فاضل حاجی محمود
تبریزی درحاشیهٔ آن شرح وغیر او از افاضل امامیه درغیر آن
متصدی دفع آن سخنان شده اند اگر تحقیق حق مطلوب شد بآن
رجوع نمایند واز اینجا ظاهر شد که آنچه در آخر گفته که صاحب طبع سلیم مبدأ آن
سخنان ملا جلال درغایت موجهی وپاکیزگی است ناموجه است مگر آنکه
از صاحب طبع سلیم ابلهان ماوراء النهر را اراده کرده باشد چنانکه حکیم
انوری اشعار باین استعمال واقع شده باشد ودرشان کسی که مانند این گروه
بی هنر شروع درامری که او را تمکن نبوده نموده گفته **نظم** نگر تا حلقه
اقبال ناممکن بجنبانی سلیما ابلها لابلکه مرحوما ومسکینا از امیر المؤمنین علی
مرویست که لایجمع حب وبغض ابی بکر وعمر فی قلب واحد انتهی [illegible]

این حدیث

۸

این حدیث از جمله موضوعات قوم مترجم است واگر حدیث خصم
برخصم حجه شود معارضه متوجه میشود با آنکه شیعه روایت میکنند که
شخصی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد وگفت ای حبک
واتوالی عثمان آنحضرت باو گفت الان انت اعور فاما ان
تعمی واما ان تبصر **قوله** ودر صحیح بخاری ومسلم آورده اند که
حضرت رسول ص گفتند لاتسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده
لوان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه
جواب آنست که صحیح بخاری نزد شیعه سقیم است واحادیث
مسلم مسلم نه پس استدلال بآن مفید نباشد با آنکه درین حدیث
ذکر صحابه متنازع فیه بخصوص شده واعتقاد امامیه آنست که ایشان
داخل در مدلول آن نیستند چنانکه درمواقف مذکور است

یا میگوییم منع از سب صحابه مقید است بشرط سلامت عاقبت
ایشان وسلامت عاقبت صحابه متنازع فیه پس شیعه متحقق نیست
چنانکه در مواقف نیز مسطور است وهمچنین است جواب باقی حدیث
طوبی لمن رآنی الی آخر قوله وحدیث دیگر آنکه حضرت رسالت ص
گفته‌اند خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم مخفی نماند که تفاضل میان
عصر متقدم وعصر متأخر وجهی ندارد زیرا که تا آخر ما از عصر صحابه
مثلا افعال خداست نه فعل ما وحاشا که خدای تعالی مارا ذم کند
بفعل خود بلکه آنچه متبادر است آنست که اهل هر عصر تفاضل با هم
کنند وهر کدام که بایمان سبقت جستند از دیگران افضل باشند
پس حدیث موضوع شد دیگر آنکه بهتر بودن قرن لازم نیست که
باعتبار جمیع موجودین در وی باشد تا خیریت صحابه متنازع فیه که در عصر

حضرت رسالت پناه بوده‌اند لازم آید بلکه میتواند بود که باعتبار
جنس موجودین در آن باطل شد چنانکه الرجل خیر من المرأة گفته‌اند
وچنانکه اگر کسی گفته قریش اشرف العرب لازم نمی‌آید که جمیع طوایف
قریش شریف باشند چه طایفه تیم که ابوبکر از ایشانست تبهاند
ابوسفیان ودیگران از اراذل‌اند قوله وهمین شرف کافیست
اصحاب رسول را ص که خدای تعالی ایشان را خطاب کرده آنجا که
گفته است عز من قائل کنتم خیر امة اخرجت للناس مخفی نماند
بر وجهی که در توجیه حدیث خیر القرون مذکور شد این شرف کسانی را
خواهد بود که داخل در مدلول آیه باشند وآنکه اصحاب متنازع فیه
داخل مخاطبین باشند بلکه داخل در اجابة باشند نزد خصم
ممنوع است لابد لبیان ذلک من دلیل قوله وهیچ مقامی

بلندتر نیست از مقام و مرتبهٔ آن مردم که خدای تعالی ایشانرا لیاقت
صحبت پیغمبر و حبیب خود گردانید که گفته است که محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الآیه مخفی نماند که عدم
دخول صحابه متنازع فیه درین آیه بغایة ظاهر است و چگونه ایشان
اشداء علی الکفار باشند و حال آنکه در اکثر غزوات پیغمبر ص مثل
احد و خیبر و حنین کار ایشان فرار از کفار بود چنانچه در مواقف
و دیگر کتب جمهور مسطور است و ابن ابی الحدید معتزلی در بعض
از قصاید خود بان اشعار نموده و گفته شعر ولیس بمنکر فی حنین فراره
ففی احدٍ قد فرّ خوفاً و خیبرا   و عثمان در جنگ احد چنانکه گریخت
بعد از سه روز مراجعت کرد و حضرت سالت بدو عتاب کرده
فرمود لقد ذهبتَ عریضاً قوله و آن اصحاب که در واقعه صلح حدیبیه

در شان ایشان خدای تعالی میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیه مخفی نماند که مدلول آیه عند
التدقیق رضای حضرت الله تعالی است از ان فعل خاص
که بیعت است و کسی منکر این نیست که بعضی از افعال حسنه
مرضیه از ایشان بوجود آمده سخن در ان نیست که بعضی افعال
قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است
چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب
فریقین مسطور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت
فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانچه در صحیح بخاری مسطور است
فغضبت فاطمة فهجرته ولم تتکلم معه حتی ماتت و در صحیح
نیز مسطور است که من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکاة

مناقب آنحضرت منقولست که من آذاها فقد آذانی و من آذانی
فقد آذی الله و کلام صادق مضمون ان الذین یوذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق است حاصل کلام آنکه بواسطه
این افعال ذمیمه و منع وصیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تخلف
از جیش اسامه و غیرها مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت
بحسن خاتمه افعال و وفا کردن بعهد و بیعت بحضرت رسول متعال
است و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستسعد نشود بواسطه
نقض بیعت و مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت
میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما بر آن شاهد است
و لهذا نیز حضرت حق تعالی رضای خود را مقید ساخته در سوره

لم یکن الذین کفروا و فرموده که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریه جزاهم عند ربهم جنات عدن تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک
لمن خشی ربه مخفی نماند آنکه مترجم و اسلاف او توهم کرده آند
ابوبکر و عمر از مهاجرین اولین آن جماعت اند که مهاجرت کردند
هجرت اولی را با حضرت رسالت صلعم در وقتی که قریش آنحضرت را
با جمیع بنی هاشم در شعب عبد المطلب در مکه چهار سال محاصره کردند
و اتفاق است بر آنکه ابوبکر و عمر در آنجا با ایشان نبودند و تحقیق آنست
مهاجران اولون و اولون آن انصار هفتاد نفر اند که بمکه آمدند و در منزل
عبد المطلب با حضرت رسالت در عقبه مکه شب بیعت کردند
و آنها را اهل عقبه میگویند و اما کلام در شهادت خدای تعالی

توهم نقض بطلان الاسلام است
مهاجرین اولین

جهة ایشان و تابعان ایشان رضا و خلود در جنان همانست که
از پیش گذشت فتذکر **قوله** و در جای دیگر در قرآن آمده است و در وصف
اصحاب و لا یخافون لومة لائم الا آخره مخفی نماند که این وصف حضرت
امیر را ثابت است که قتال ناکثین و قاسطین و مارقین بموجب خبر
حضرت رسالت نموده زیرا که جمیع آن جماعت بظاهر اسلام داشته بودند
قتال ایشان بمظنه لومة لائم بود اما دیگر صحابه که قتال با کفار کردند
در انجا این مظنه نبود تا وصف ایشان باشد لا یخافون لومة لائم مناسب باشد
قوله دیگر مص میگوید از جمله خبرها که دلالت میکند بانکه رافضیان باصحاب
رسول خدا نسبت میکنند دروغ و باطل است اینست که نقلها
و روایات آن گروه ضال باسنادی که راویان آن معلوم و معروف
باشند نیست و ناقلان آن عدول و معتمد علیه نیستند الا آخره

مخفی نماند که اگر از رافضیان غلاة را میخواهند ایشان در مطلب
فاسد خود که الوهیة حضرت امیر یا نبوت اوست آیتی و روایتی نقل
نمیکنند بلکه مستند بخوارق عادات چند میشوند که از انحضرت دیده اند
و اگر مراد امامیه است میگوییم که روایات و احادیث که ایشان
در قدح اصحاب متنازع فیه آورده اند همه از صحاح سته اهل سنة
و کتب معتبره ایشان مثل مسند ابن حنبل و کتاب بیهقی و مناقب
اخطب خوارزم و مناقب ابن مغازلی الشافعی و کتب ابن قتیبه
و تفسیر ثعلبی و تفسیر واحدی و غیر آنست و بسیاری از ان قبیل است که
مؤلفان اهل سنة آنرا نافهمیده در منقبت یکی از صحابه آورده اند
و فضلای امامیه بدقت نظر یافته اند که دلالت بر منقبت و مدح ندارد
بلکه دلالت بر ذم دارد و حجت بر ان وقت اطلاع یافته شد و از ان نقل

وازان نقل پشیمان شدند مضطرب گشته گاهی دخل در سند او
میکنند و میگویند که راوی آن ضعیف است و ظاهر است که این محض
گریز است چه اگر آن حدیث صحیح یا حسن نمی بود چرا آنرا در کتب
معتبره خصوصاً در باب مناقب صحابه دیگر میکردند و گاهی
تصرف در تعمیم و تخصیص و تاویلات طویله بارده مضحکه که اصلا
عبارة خصوص عبارت فصیح گنجایش آن بقواعد عربیه ندارد
میکنند و گاهی از روی عناد میگویند که این حدیث در صحیح بخاری نیست
و ظاهر است که کتب معتبره ایشان منحصر در صحیح بخاری نیست و بخاری
جمیع احادیث صحاح را در کتاب خود نیاورده بلکه در ان کتاب
بعد از حذف مکررات زیاده از چهار هزار حدیث نیست با آنکه از او
نقل میکنند که میگفته صد هزار حدیث صحیح یاد دارم پس باقی

آن احادیث اگر در کتب دیگر منتشر موجود نیست پس در کجا
موجود است و اگر موجود نیست تقصیر علمای اهل سنت لازم آید
که صد هزار زیاده حدیث صحیح درمیان ایشان بوده و با وجود قدرت
وظهور در هر زمان و عدم خوف و مانع همه را طرح کرده بچهار هزار
حدیث اکتفا کرده اند و از جمله مضحکات است زیادت اعتماد ایشان
بصحیح بخاری و حال آنکه آن صحیح باعتراف علمای ایشان بغایت سقیم است
چه کرمانی شارح آن در کتاب در اول شرح خود آورده که صحیح بخاری
تمام نشده بود که مؤلف آن وفات یافت و در اکثر مواضع بیاضها
مانده بود و در رقعها زوائد و اضافات بود که کسی را به تقدیم و تاخیر
آن نسبة بانچه در اصل مسوده مسطور بود نمی بود و بعد از وفات او
فربری بخاری و دیگر شاگردان او آنرا جمع کردند و بنابرین در نسخ بخاری

اختلاف بتقدیم و تاخیر واقع شده و موضع بیاض اکثر از ان قبیل است
عنوان با بیست و اصلا حدیث مذکور نشده و در بعض مواضع دو سه
ترجمه باهم اتصال یافته یا آنکه حدیثی بر طبق آن مذکور شده و هرگاه آن
کتاب مسوده و ناتمام مانده باشد چگونه اعتماد بران توان کرد حال آنکه
محتمل بود که اگر زنده بماند تصرف بدان زیاده و نقصان نماید و آخر صاحب
صحیح بخاری همان احمق جاهل که در بخارا فتوی نامعقولی در مسئله رضاع
داد و منجر بان شده که او را از بخارا اخراج کردند چنانکه در کفایه و کافی
از کتب فقه حنفیه مسطور است و اگر ثابت کنند که از امامیه دیگری مطلب
از مطالب متنازع فیه مستند باحادیث مرویه از طریق ائمه خود
علیه السلام شده منحصر که محرر این ارقام بوکالت ایشان اعتراف کنم
هر چه ملای کاسه گر و شیخ او ابن حجر بآنها نسبت داده از دروغ و افترا

صادق

صادقست و دونه خرط القتاد والحمد لله تعالی **قوله** و چون
متواتر ثابت شد از امیر المؤمنین علی که گفته اند خیر هذه الامة بعد نبینا
ابوبکر ثم عمر و تواتر خبری را گویند که جمعی کثیر بآن خبر دهند بطریقی که
عقل روا ندارد که آن جمع کثیر همه دروغ میگویند و علم تعیین حاصل
شود مثل علم بوجود پادشاهان گذشته و شهرهای دور مثل مکه و مدینه
در آینده کان خبر آورده ام الی آخره مخفی نماند که مشایخ ملای کاسه گر چون
شیخ ابن حجر عسقلانی در رساله نخبه اصول حدیث و غیر او در غیر آن گفته اند
که حدیث متواتر لفظا منحصر است در دو حدیث یا حدیث بیش و آنها
غیر این حدیث است پس نمیدانم که این مفتری وصف تواتر این حدیث
بلکه اصل این حدیث را از کجا آورده و اگر متواتر معنی میخواهد
کاین کلام متمشی شود که احادیث دیگر بحسب معنی موافق باشند با این حدیث

موجود بشد و حال آنکه نیست مگر بعد ازین در بخارا وضع نمایند
اما آنزمان خواهیم گفت که در صحیح بخاری مذکور نشده معتبر نیست
مگر آنکه آنرا در صحیح داخل نمایند و گویند که یک نسخه نیست و از ایشان
از ارتکاب این قبایح هیچ بعید نیست و هرکس را اطلاع افتد بر آنکه
در تاریخ روضة الصفا مسطور است از اتفاق چهار هزار از سر عقیده ساله
سنی هروی بر گواهی دروغ ظاهر او را اصلا اعتماد بر اخبار متواتره
اهل سنت نمی ماند تا باخبار احادیث ایشان چه رسد بر تقدیری که آن خبر
در میان اهل سنت متواتر بشد چگونه آنرا بر خصم که خبر از آن نزد او
حجت تواند ساخت و باین تقریر ظاهر شد که قیاس این خبر باخبار بلدان
مشهوره سلاطین ماضیه قیاس مع الفارق است مسکین حنیفیان را
بضاعتی که در طالب علمی هست قیاس است و در آنهم غلط میکنند

قوله و آنچه که امیر المؤمنین علی بیعت شیخین کرد و ایشان را تعریف
و تعظیم نمود از جهت خوف و تقیه بود یعنی پرهیز کرد از جنگ و فتنه و بیعت کرد
با ایشان فساد آنچه بغایت ظاهر است و درین کتاب بشرح و بسط
بیان بطلان آن کرده شده است مخفی نماند که دعوی ظهور درین مسئله
اهل سنت سالهاست که شکم عجز بر زمین هوان می مالند بغایت
خفی است و شرح و بسط که در کتاب صواعق ابن حجر واقع شده
لایق ریش ملای کاسه گر است که از فطرت انسانی انسلاخ یافته تصدیق
مقدمات بی دلیل میکند قوله و آنکه میگویند امیر المؤمنین علی از همه مردان
شجیع تر است با نجدی که از رسول خدا همچنانکه آن ملحد که ذکر او
در بالا گذشت در آن مکتوب ذکر کرده که حضرت رسول در واقعه
حدیبیه با مشرکان صلح نمودند و امیر با هیچ خصم صلح نکرده

وآن صلح حضرت رسول را بر عجز حمل کرده است این سخن از غایت
نادانی و کج طبیعتیست بلکه کفر صریحست چه نسبت کردن آنحضرت
بعاجز بودن استخفافست و استخفاف پیغمبر کفرست مخفی نماند که
آنچه این کاسه گر زندیق بفاضل مشهدی رحمه الله نسبت داده که
او حضرت امیر را اشجع از حضرت رسالت گفته و گفته حضرت امیر
بهیچکس صلح ننموده عین افتر است و عبارت رساله
بشرق و غرب رسیده در میانست چه در کتاب اهل ماوراء النهر
بابل مشهد مقدسه نوشته مسطور بود که شجاعت و اهتمام حضرت
امیر المؤمنین علی از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند و آنحضرت
در زمان متابعت و مبایعت خلق با ایشان بوده و خود
نیز متابعت و مبایعت نموده پس این جماعه که اثبات نقص

بلکه

فرقه ناجیه گروه شیعه اند آنسخن از جمله دروغهای صریحست
از آنجهت که علما و مشایخ از متقدمین و متاخرین رد مذهب
شیعه کرده اند چنانچه در رساله اقبالیه مذکورست که امیر
چوپان که از امرای سلطان محمد خدابنده بود از نواحی سمنان
گذشته می رفته است بعضی از مقربان خود را نزد حضرت
رکن الدین علاء الدوله قدس الله روحه روان کرده بوده
و التماس دعا میکرده است حضرت شیخ قدس سره بتقریب گفته اند
با فرستادگان امیر چوپان که از آن سلطان کم خربنده یعنی
سلطان محمد میل بمذهب رفضیان کرده و سنیان را ایذا مینموده
و امیر چوپان میل بآن مذهب نکرده مرا با او میل خاطر است و با
او خوش دارم اشهر و مخفی نماند که دروغ و لقب پیغمبر وغ در جمله

از کلام بسیار بهت اول آنکه دران خط اصلا اینمضمون
مذکور نیست واین اول بهتان ملاکاسه کرست دیگر آنکه آن
اقبال بی سعادت ناصبی بوده ودران رساله افترای بسیار
بر شیخ خود کرده قول وبول او مساویست دیگر آنکه
تعلیل دروغ بودن آنسخن با آنکه علما ومشایخ متقدمین
ومتاخرین رد مذهب شیعه کرده اند منافات بآن ندارد که
در زمان سلطان محمد خدابنده رحمه الله قرار یافته است که فرقه
ناجیه گروه شیعه اند وتاریخ حافظ ابرو شافعی که جهة میرزا
شاهرخ نوشته در صدق سخن آنز افضح صریحست وغرض او
از قرار یافتن آنست که شیخ اجل جمال الدین ابن مطهر حلی
در آنزمان از مجتهدان امامیه بوده اثبات حقیقة مذهب امامیه

بر علمای مخالفین که در آن زمان بودند کرده حجت بر ایشان تمام
ساخت نه آنکه جمیع اهل آنزمان شیعه شدند چگونه همگی
بدلایل شیخ جمال الدین که یکی از بندگان حضرت رسالت پناه
است هدایت یابند وحال آنکه آنحضرت با همه آیات ومعجزات
وحجج وبراهین در مدت طویل تمام اهل حجاز را نتوانست
مسلمان کرد تا بجمیع اهل عالم چه رسد وبنابرین آنچه از رساله
اقبال نامقبول نقل کرده نفعی بمقصود او نمیرساند با آنکه قول
وبول او برابر است وهمچنین در بیان بطلان اعتقاد شیعه در ماده
امام محمد بن الحسن العسکری که مهدیست شیخ رکن الدین علاء الدین
الدوله در کتاب عروه وغیره تفصیل تمام کرده اند وبیان فرموده اند
که آنکه امام محمد بن حسن العسکری دران غار در آمده وغایب گشت بسبب

در مدینه

آن بود که در طبقه ابدال داخل شد و در [illegible] شیخ وفات نمود
و مدفون شد آنکه رفضیه میگویند زنده است و در انغار پنهان شده
از ترس دشمنان باطل و دروغ است و مرا یقین معلوم شده است که
وفات یافته و این حکایت را خواجه پارسا از شیخ رکن الدین
علاء الدوله بتفصیل نقل کرده اند و در کتاب فصل الخطاب
غرض آنکه به جای آن شیخ است که گویند فرقه ناجیه شیعه است انتهی
بر جمیع متتبعان علوم ظاهر است که سخن خصم بر خصم حجه نمیشود
و هرگاه این جاهل سخن خصم را حجه میسازد و تخصیص خواجه پارسا
و اصحاب نامقبول چیست شیخ اشعری و خواجه نقشبند و سایر
علمای اهل سنه درین دعوی همه شریک اند و بر تقدیر تسلیم صحت
آنچه اصحاب سعادت و دیگر مدبران بجناب شیخ نسبت داده اند

میتواند بود که چون شیخ در زمان محمد بن الحسن العسکری العلوی نبوده
و سالها از و متاخر بوده آن شیخ را از آحاد اهل سنه شنیده
و بسبب اعتقاد و صدق آنها این چنین مرکب بهم رسانیده
یا آنکه آن مضمون را بکشف یافته شد و چنین مقرر است که در مکاشفات
و ارادات شیطانیه ملتبس بواردات رحمانیه میشود و در آن کشف
خطا واقع شده باشد چنانچه در نفحات تلویحا و در حاشیه آن تصریحا
مثل این تخطیه از ملا نظام الدین هروی در باب تشخیص خضر ع
بجناب شیخ منقول است با آنکه آنچه درین رساله با و منسوب است
معارض است با آنچه در فصل نبوات و ما یضاف الیها از رساله
بیان الاحسان لاهل العرفان مذکور ساخته و فرموده که مهدی را
علیه سلام الله و سلام جده خاتم النبیین از بهر نطفه یعنی

صلب و قلب و حقی نصیبی الکمال و حظ او و فرح حیث الاعتدال
لا غالباً و لا مغلوباً بود اگر در حیاتست و غایب سبب غیبت او
تکمیل این صفاتست تا چنان شود که در حد اوسط افتد و از افراط
و تفریط ایمن گردد و بر حق ثابت شود و اگر هنوز در وجود نیامده
بیشک در وجود خواهد آمد و بکمال رشاد مصطفی است
علیه الصلوة و السلام خواهد رسید و دعوت او شامل اهل
عالم خواهد گشت و او قطب روزگار خود در مقام سلطنت خواهد بود
بعد از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام انتهی و بالجمله هر چند قضیه
شرطیه مستدعی صدق مقدم نیست اما احتمال و امکان وجود
و غیبت آنحضرت و تقدیم این احتمال در ذکر احتمال عدم ناظر
در ترجیح آنست و هرگاه او موجب نقد اقبال نامقبل نکنیم تتمه

حکم جزم بوفات مهدی علیه السلام کرده بودی در مرتبه این
رساله بسوق کلام بر وجه مذکور نمینمود کما لا یخفی علی العارف
باسالیب الکلام و ایضاً صاحب کتاب احباب میر نور الدین
جعفر بدخشی قدس سره که از افاضل مریدان سید المعانی
امیر سید علی همدانی قدس سره العزیز است ازو نقل کرده مسوده
شیخ محمد آذکانی شیخ حدیث من بود در اثنای درس حدیث
بمن گفت که چند در خدمت شیخ علاء الدوله سلوک را بکمال رسانیدم
مرا اجازه داده فرمودند که بوطن معاودت نمایم اقتضاء للامر العالی
بوطن رفتم پدرم شیخ شرف الدین محمد بن احمد اسفراینی وفات یافت
پس بعضی از اصحاب و مریدان او گفتند که یکی از اصحاب را خلیفه میسازیم
و بعضی گفتند که از شیخ شنیده ایم که مهدی منم و الحمد لله که از دنیا نرفتم

تا فرزند خود را در مقام خود یافتم بلکه مقام او را اعلی از مقام خود
شناختم آنگاه بعض اولیا گفتند که مراد بزرگان این طایفه از فرزند
فرزند معنویست پس اتفاق نموده مرد پیر با صفا را خلیفه
پدر من ساختند و چون من با وجود آن تصریح که از پدر در این خود شنیدم
این مخالفت از اصحاب او دیدم بغایت آزرده گردیدم و از ایشان
جدایی گزیدم پس جای نماز خود را بر دوش انداختم و عزیمت صوفی آباد
و خدمت شیخ علاء الدوله را با خود مصمم ساختم و چون بشرف
خدمت شیخ رسیدم لطف بسیار درباره من فرمودند و از کیفیت
مصاحبت من با اصحاب پدر سوال فرمودند صورت احوال
اصحاب پدر را بعرض رسانیدم پس شیخ تبسم کرده فرمودند که
اصحاب پدر تو با تو همان کردند که اصحاب پیغمبر با علی ابن ابی طالب

تاخیر در دفع خصم کنند درین ماده بطریق اولی میکنند و آنچه
فرمودند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن
بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه نمیگنجد
تمامش جواب فاضل مشهدی و آنچه این کاسه گر در آخر نوشته که
نسبت عجز بحضرت رسول کردن از غایت نادانی و کج طبعی است
بلکه کفر صریح است اگر تمام شد نسبت نادانی و کج طبعی و کفر بملا عبد الرحمن
جامی که مقتدای اهل سنت خصوصاً اهل هری و بخاراست بطریق
اولی لازم می آید چه او در بعضی از اشعار خود گریز را که بدترین اقسام
عجز است بحضرت رسالت صلعم نسبت داده و گفته **نظم**

گر نیست از سبب بسبب التجا روا
خیر البشر ز مکه به یثرب چرا گریخت

و کلمه الفرار مما لایطاق من المرسلین مشهورست

وفساد این سخن از چند وجه است اول ازان عمر که این سخن او که
امیر با هیچکس مدارا و صلح نکرده و از همه شجاعتر بود حتی
از رسول خدا با سخنان غلاة و روافض که علی را بر پیغمبر صلعم ترجیح
میکنند وی ماند و فساد این ظاهر است و دیگر آنکه میگویند بیعت
امیر المومنین علی با ابوبکر از جهت خوف و تقیه بعد اصلا درست نمی آید
و ناخوشی و تناقض این سخن را کودکان و ابلهان عوام هم
در می یابند اگر این سخن از وی واقع شده باشد قابل خطاب نیست
انجا بلکه اینقدر نداند که شجاعت معتبر در دین آنست که
خوض از برای رضای خدای تعالی باشد بر وفق امری که فرموده است
با دشمنان دین مقاتله و جهاد کند و غیر ازین هیچ غرض و نیت
دیگر نمی باید که در خاطر باشد و اینمعنی از کمال معرفت حق تعالی

ناشی میشود و هیچ مؤمن عاقل را باید که شک نباشد در اینکه معرفت
و شناسایی خداوند تعالی تقدس از جمیع پیغمبران و عارفان
اولین و آخرین بیشتر بود و پس چگونه توان گفت که امیر المومنین علی
از پیغمبر شجاعتر بوده اعاذنا الله و ایاکم من شر مفتریات
اهل الضلال خصوصا الشیعه و الرفضه و درین کتاب
خواهد آمد بیان آنکه ابوبکر در شجاعت نیز افضل همه اصحاب بوده
الی آخر مخفی نماند که بر وجهی که سابقا مذکور شد آن نسخه ملای کاشی که
فساد آن از چند وجه مذکور ساخته نسخه فاضل ساکن مشهد مقدس
نیست و رساله او در میان نیست بلکه آن نسخه افترای ملای مذکور
یا نا مقیدی دیگر از اهل ما وراء النهر است چنانکه شک او در نسبت
سخن مذکور بفاضل ظاهر بود دلالت بران دارد که گفته که

اگر این سخن ازو واقع شده پس قابل خطاب نیست و هرگاه
ظاهر شد که آن نسخ بفاضل مذکور بسته اند سخن ماوراء النهر است
حصر وجوه فساد آن غیر متناهیست و فی الحقیقه خود سخنی افترا
کرده اعتراض بران کرده اند پس اعتراض بر سخن خود کرده
پس استعاذه از شر مفتریات خود نکرده و آنچه گفته که درین کتاب
خواهد آمد بیان آنکه امیر المومنین ابوبکر در شجاعت نیز افضل همه
اصحاب بوده واقع است اما آن بیان لایق ریش جامع این حج
و والد او و ملای کاسه گر است چنانچه در حاشیه آن کتاب اصلاح
آن نموده ایم والحمد لله تعالی **قوله** و بباید دانست که اهل رفض
گروه بسیار بوده اند بعضی در غایت غلو و مبالغه در شان
امیر المومنین علی علیه السلام تا آنکه او را بخدا نسبت میکرده اند

وبعضی

وبعضی دیگر به پیغمبرانیها خود قایل آن نیستند که کسی
طرف بحث گردانند و خطاب کنند و همانا که مراد از مصر اکثر
در حدیث سابق گذشت این گروه اند و گروهی دیگر از شیعه
ایشان را امامیه میگویند و اعتقاد ایشان آنست که
امیر المومنین علی را علیه السلام با امامت و خلافت احق و اولی
بودند از خلفای دیگر هر چند قایل نباشند بلعن و دشنام
اصحاب و حبس اصحاب را نسبت میکنند بخطا و ضلالت
از جمله اهل بدعت اند که مذمت و ناخوشی آنها در حدیث مذکور
شده و علمای اهل سنت سخنان و شبهات آنها را آورده اند
و جواب گفته اند انتهی مخفی نماند که حال این مترجم نادان حال
طفلانست که خانه بنا میکنند و فی الحال خراب میسازند چه هرگاه

بر وظاهر بوده که روی سخن اهل سنت همه جا با شیعه امامیه است
ومیگوید که احادیث که سابقا در ذم رفضه روایت کرده ودر آن
رفضه را بشرک وافراط در محبت حضرت امیر نسبت داده اکثر آن
غلاة اند نه امامیه پس آوردن آن احادیث در رنگ وثوق پیش
ازین در رد وقدح امامیه وبجد در آن باب سخن گفتن وآخر همه را
برهم زدن وگفتن که مراد از رفضه در آن احادیث غلاة اند
نه امامیه مشاکل کار کودکان بیش وا ما قول او که هر چند قایل باشند
بلعن ودشنام اصحاب جز اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله
نسبت میکنند بخطا وضلالت از جمله اهل بدعت اند چون اهل سنت
امامیه بدلیل اثبات خطا وضلالت جمع معدود از صحابه میکنند
وکاهی اهل بدعت باشند که در آن نسبت مخطی باشند وباشتهای

نفس

نفس با اقامت دلیل آن نسبت را میکرده باشند واگر مطلق
نسبت خطا وضلالت بجمعی از صحابه پیغمبر ما صلوة الله علیه بدعت
بش باید که نتوان گفت که جمعی کثیر از صحابه موسی گمراه شدند
ومرتد وگوساله پرست شدند وقصد کشتن وصی وخلیفه او
هرون کردند با آنکه قرآن بضلالت وارتداد ایشان ناطق
است وسنی وشیعی درین نسبت شریک اند تا اینجا بود الحکم
تصور بلای کاسه گر در کوره بلا پخته بود باندک اشارتی بهم ریخت
وغبار شقاوت بر فرق وبخت وباقی ترجمه کتاب صواعق
محرقه ابن حجر است وما قبل ازین بچند سال بزلال حواشی
رافع غواشی نار صواعق آن جامد عاشی را منتفی ساخته ایم اورا
در کوره افهام جز فهم سوخته ومانند زیم آهن گداخته ایم اگر او

واولیای او بانجا رجوع نمایند روح کثیف ابن حجر را
کانه التقم الحجر ادراک خواهند نمود والتوفیق من الله

فضایل الملک المعبود شیعه

حمد بیغایت و شکر بی نهایت پادشاهی را که محبان خاندانرا
بخلعت محبت و کسوت مودت سبب رو سفیدی دنیا
و سفید رویی عقبا بست سرافراز عالم ساخت و صلوات
الهی و تسلیمات نامتناهی نثار حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله که شیعیان شاه مردان را بکلام بشارت نظام یا علی
شیعتک لهم الفائزون بنواخت و بر آل طیبین و عترت
معصومین آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که
به تولا بایشان و تبرا از اعدای ایشان بدرجات جنان تو...

خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن ؛ خضر فرخ پی دلیلی را
میان بسته چو کلک ؛ جاهلی بس کور لنگ رهبر داشتن ؛
که روا باشد بناموس حیل در راه دین ؛ دیو را بر مسند
قاضی اکبر داشتن ؛ آفتاب اندر سما با صد هزاران تاب و نور
زهره را که زهره باشد جبهه انور داشتن ؛ من چگویم چون تو دانی
مختصر عقلا بود ؛ قدر خاک افزون تر از گوهر و احمر داشتن ؛
از تو خود حجب می پسندد عقل نابینای تو ؛ بار کین را قابل تسنیم و
کوثر داشتن ؛ مرمرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد ؛ حق زهرا بردن و
دین پیمبر داشتن ؛ آنکه او را بر علی مرتضی خوانی امیر ؛ بالله ار بر مستوانند
نقش قنبر داشتن ؛ تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک ؛ زشت
باشد دیو را بر تارک افسر داشتن ؛ چون حج اخ دین ملاح شرح در حیدر نشاند

باغبان رشت بهشت جز که حیدر داشتن * جز کتاب الله و عترت
ز احمد مرسل نماند * یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن *
از گذشت مصطفی مجتبی جز مرتضی * عالم دین را نیارد هیچکس
معمر داشتن * از پس سلطان ملک شه حسن زیبد اری روا
تاج و تخت پادشاهی جز که شبر داشتن * از پس سلطان دین
پس حسین روا داری همی * جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن *
اندران صحرا که سنگ خار خنجر کرده همی * وندران میدان که
نتوان پشت با ور داشتن * گر همی خواهی که چون مهرت بود مهر قبول
مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن * هفت ندا از ما که بر گشته
هفت در * از برای فاسق و مجرم مجاور داشتن * هشت بستان را
کانجا هرگز نتوانی یافتن * جز بحب حیدر و شبیر و شبر داشتن *

اگر

۲۹

یعنی آنجماعت که مردم را رهنمائی مینمایند و از ضلالت بیرون
می آورند و آنچه حق و ثابت است در نفس الامر ایشان
میدانند سزاوارتر اند به پیشوایی و امامت خلایق یا آنجماعت که
خود راه حق نمیدانند مگر آنکه ایشانرا راه نمایند ای عاقلان
و هوشمندان چگونه حکم میکنید بر مقتدا بودن طایفه اول
و امامت ایشان بهر اولیست و احتیاج بتأویل و استدلال
ندارد ثابت شد که حضرت امیر المومنین و فرزندان او علیه السلام
از جانب خدای منصوب اند بخلاف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و غیر ایشان لیاقت خلافت و امامت ندارند باب چهارم
در تصدیق اقوال حضرت پیغمبر و خلفای او مجملا از آنکه
ایشان در جمیع اقوال خود صادق اند و بر ایشان خطا و نسیان

وامثال آن روا نیست چه خدای تعالی بحفظ وحراست
خود ایشانرا ممتاز گردانیده وعصمت پوشانیده وآ
واو هدایت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا شاهد صدق وبرهان قاطعست اما بدانکه
در بعضی امور تصدیق اجمالی کافی نیست ومکلف مامورست
بمعرفت آن امور تفصیلا وآن بر دو قسمست قسم اول آنکه
مقصود آلهی آنست که تصدیق کنند آنرا ومعرفت آنها لذاتها
مطلوبست چنین معرفت صفات ثبوتیه وصفات سلبیه
وآنکه خدای تعالی عادلست وظلم نمیکند ومعرفت معاد
جسمانی از حشر ونشر وصراط ومیزان وبهشت ودرجات آن
ودوزخ ودرکات آن وقسم دوم معرفت احکام شرعیه

ارضال

باو دهد آنمرد بخیل عذر پیش آورد که من نخل بسیار دارم اما بهتر
ازین نخل درآن میان نیست پس چگونه آنرا بشما دهم آنگاه
پشت برحضرت رسالت صلعم نموده بکار خود رفت پس
شخصی صاحب توفیق که سخن حضرت رسالت را صلعم بان بخیل
شنیده بود عرض نمود که یا رسول الله من میدهم آنچه میدادی
بان مرد از نخلهای جنت اگر من آن نخل را ازو خرم بشما بکرم
آنحضرت قبول کردند پس آن شخص برفت وبمبالغه تمام آن
نخل را بچهل نخل خرید وبخدمت حضرت رفته گفت آن نخل
در ملک من درآمد ومن آنرا بشما هبه کردم پس آنحضرت نزد فقیر رفته
وآن نخل را بدو دادند که صرف خود وفرزندان نماید ومن عطاء
قال اسم الرجل ابو الدحداح فاما من اعطى واتقى هو ابو الدحداح

واما من بخل واستغنی صاحب النخله هو سمره بن جندب وقوله
لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی المراد صاحب النخله
وقوله سیجنبها الاتقی هو ابو الدحداح واما انطباق آن
بآنچه در شان ابو بکر ذکر نموده اند از خریدن او بندها را که کافران
بسبب اسلام ایشان ایذا میکردند بغایت دور از کار است زیرا
کسی را که بنده خود را ایذا کند نمیگویند که بخل و کذب و تولی کما لا
یخفی و ما رساله در تحقیق این سوره کریمه ترتیب داده ایم و در آنجا
مراتب نقض و ابرام بکار برده اگر خواهند بآنجا رجوع نمایند
و منقولست که در همان شب آن او را درد شکم شد و مرد انتهی و قطعا
و باعث برین نقل درد شکم است **قوله** دیگر آنکه رافضی در آن خط
نوشته بوده است که در زمان سلطان محمد خدابنده قرار یافته که

درباره افضلیت صدیق اکبر بحثها واقع شده و آخر بحث
از گروه اندانیست که امام گفته اند باجماع اهل تفسیر و حدیث آیه کریمه
و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی در شان ابو بکر نازل شده است
تقریب آنکه صدیق هفت کس را از اهل اسلام که بنده کافران
بودند و بجهت مسلمان شدن کافران آنها را عذاب میکردند از کافران
خریدند و آزاد کردند و بلال حبشی از آنجمله بود پس این آیه آمد اقول
و آنمرد شیعی انکار ازو نسبت کرده هیهات هیهات کجاست امکان
دعوی اجماع برین مدعای باطل و چگونه ادنی طالب علمی از شیعه که
براند که از اقوال مفسرین و محدثین وقوف داشته باشد قبول اجماع
مفسرین حتی اجماع مفسران شیعه برین میکنند و حال آنکه
ابو الحسن علی بن احمد واحدی که امام مفسران اهل سنت است

در تفسیر خود که مسمی باسباب نزول است نزول آنرا در شان
هر یک از ابوذر و ابودحداح نیز نقل نموده و بعضی از شارحان
طوالع آنرا ذکر کرده اند و مخفی نماند که مدلول آیه بر وجهی که
در کیفیة نزول ان در شان ابی الدحداح مذکور شده انطباق
تمام دارد چه در انجا مذکور است که مردی بخیل در مدینه بود و درخت
خرمایی در خانه او بود که بخانه فقیری در همسایه او مایل بود که گاهی
دانه خرما از انجا بخانه فقیر می افتاد و طفلان او آنرا بر داشته
بدهان می انداختند و آنمرد از غایت بخل می آمد و انگشت در دهن
طفلان میکرد و آنرا بیرون می آورد لاجرم آن فقیر شکایت او
نزد حضرت رسالت صلعم کرد و آنحضرت او را طلبیده از و طلب نمود
آن درخت خرما کرد و تعهد کرد که درخت خرمای از درختان بهشت

گر همی سوی شماری خویشتن را بایدت ؛ مهر زر جعفری بر دین جعفر
داشتن ؛ که مسلم با شدت اسلام با کارت بود ؛ طیلسان
در گردن و در زیر خنجر داشتن ؛ گر همی دین دار خواهی خویشتن را
شرط هست ؛ جسم و جان از کفر و دین فربه و لاغر داشتن
پند من بنیوش و علم دین طلب از بهر آنکه ؛ جز زدانش خوب
نبود زینت فرد داشتن ؛ علم و دین را تا بیابی چشم در دل عقل ساز
تا نباید حاجت بر روی معجر داشتن ؛ تا ترا جاهل شمارد عقل
سود تو کی کند ؛ مذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن
علم چه بود فرق داشتن حق از باطل ؛ نه کتاب زرق شیطان
جمله از بر داشتن ؛ کبر که چه بود فگندن دین حق در زیر پای
پس جهان کبران سالها بر دست ساغر داشتن ؛ کبر که بگذارو

دهن حق طلب کز بهر آنکه ؛ خاک را نتوان بجای مشک اذفر
داشتن ؛ ای ثنای دار بهان خود را که نا زیبا بود ؛
دایه بر شیر خوارۀ مهر مادر داشتن ؛ از پی آسایش این چون نشین
وشتی خران ؛ تا که آخر خویشتن حیران و مضطر داشتن ؛
بنده گر کین آل یاسین را بجان تا روز حشر ؛ همچو دنیا نبایدش
روی اصفر داشتن ؛ زیور دیوان خود سازم مناقب را
از آنکه ؛ جایز نبود نوعروس ناز از زیور داشتن ؛ و قطعه دیگر گفته
گویند چو پیغمبر ما رفت ز عالم ؛ میراث خلافت نفلان داد و بهمان
هرگز ملک ملک به بیگانه ندادست ؛ رو دفتر شاهان جهان جمله فرو خوان
با دختر و داماد و بنی عم و نبیره ؛ میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان
قوله نزد علما مشهور است که امام حجة الاسلام را بایکی از علمای شیعه

۲۸

گویند که حق با اوست اعرابی بخدمت امیر المؤمنین علی آمد
و میان هر دو کتف امیر المؤمنین علی را ببوسید و گفت خدایا
من دست در حبل تو زدم چنانکه خلق را تو فرمودی که دست
در وی زنند و تمسک بدو کنند خدایا او را شفیع من گردان
اعرابی رسول را وداع کرده باز گردید عمر لعنه الله علیه و علی تابعیه
آنجا حاضر بود در عقب اعرابی روان گردید چون اعرابی خواست
بر شتر سوار شود عمر علیه اللعنه گفت بتو حاجتی دارم گفت
چه حاجت داری گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که
در حق تو گفت که مردی از اهل بهشت خواهد آمد میخواهم که
از برای من دعا کنی اعرابی گفت حمد و ثنای خدایرا که مرا
این راه نمود که از بهر آن از اهل بهشت گشتم که دست

درحبل المتین زدم که علی بن ابی طالب است علیه السلام
وآنحضرت پیش شماست و تو از من دعا میخواهی باز گرد
و درو زن وازو درخواه تا برای تو دعا کند ابن امامه گوید
من و حضرت رسول صلی الله علیه وآله سوال و جواب اعرابی را
می شنیدیم اعرابی که هرگز پیغمبر را ندیده بجز خود را شناخت
از اهل بهشت شد و عمر و امثال او علیهم اللعنة العذاب
سالها در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند از حق
ناشناسی خود از اهل جهنم شدند گرفته پرتو نور علی کونین را
لیکن ندارد بهره از خورشید تابان دیده عمی واویس
قرن بخدمت حضرت پیغمبر نرسیده بود اما چون در محبت
ثابت قدم بود او را آن شرف حاصل شد که امیر المومنین علی

علیه السلام فرمود که از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که
بعدد قبیله ربیعه و مضر شفاعت او ... در بهشت ...
آورده اند که شخصی از ابن عباس پرسید که ... پیغمبر اصحاب
... ابن عباس گفت ... او در مجلس او حاضر نشده اما ایمان آورده ... اویس قرنی است
علیه وآله را ندیده اما ایمان آورده و این آیه در حق او
آنکه پیغمبر را نادیده در قرآن مدح فرموده و گفته اند که مراد از کلمه
خدای تعالی ... الذین یؤمنون بالغیب ...
ایمان آورده اند بغیب پیغمبر ...

در زمان غیبت حضرت
صاحب الزمان اند علیه السلام و انتظار
ظهور او میکشند و نظام عالم را بسبب وجود او میدانند
چنانکه در عیون الرضا حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا آورده
که لو خلت الارض طرفة عین من الحجة لساخت باهلها یعنی اگر
زمین خالی باشد یک چشم زدن از حجت خدا [illegible]
فرو رود و امام زین العابدین علیه السلام
فرموده که طائفه [illegible] در زمان غیبت
صاحب الزمان [illegible] منتظر ظهور او [illegible]
باشند و [illegible]
[illegible]

که رحمت عالمیانست و علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
اقامت کننده حجت خلقانست و هر که شناخت حق علی را
پاک و طیب گشت و هر که انکار کرد حق علی را معلون و زیانکار
شد و منکه خداوندم سوگند خورده ام بعزت و جلال خود که در بهشت
داخل سازم آنرا که فرمان علی برد و مطیع او باشد اگرچه فرمان من نبرد
و مطیع من نباشد و سوگند خورده ام بعزت و جلال خود که داخل
سازم در آتش دوزخ آنرا که فرمان علی علیه السلام نبرد و مطیع او نباشد
اگرچه فرمان من برد و اطاعت من بجای آورد و انکار حق امیر المومنین
علی علیه السلام آنست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امامت او را
منکر باشد و هر که منکر امامت او باشد منکر نبوتست چنانکه در کتاب
اعتقادات ابو جعفر قمی رحمه الله آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرموده اند که مَن جَحَدَ اِمامَةَ علیٍّ مِن بَعدی فَقَد جَحَدَ نُبُوَّتی وَمَن
جَحَدَ نُبُوَّتی فَقَد جَحَدَ رُبُوبِیَّةَ اللّٰهِ تَعالیٰ یعنی هر کس انکار امامت
علی کند بعد از من بتحقیق که انکار نبوت من کرده باشد و هر کس انکار
نبوت من کند انکار خدای کرده باشد و هم آنحضرت فرموده اند
الائمة من بعدی اثنا عشر اوّلهم علیٌّ و آخرهم المهدیِ القائم
طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی مَن انکر واحداً منهم فقد
انکرنی یعنی امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علیست
و آخر ایشان محمد مهدی که قائم آل محمد است صلی الله علیه و آله اجمعین
فرمان برداری ایشان فرمان برداری منست و نافرمانی ایشان
نافرمانی منست و هر کس انکار یکی از ایشان کند مرا انکار کرده
و هم در کتاب اعتقادات آورده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

وعصا بی پا مثل کفش دارد نه مطلق عصا و خشک
بودن و پاک بودن زمین اولیست و راه رفتن
لازم نیست بلکه مالیدن بر زمین کافیست چهارم آتش و او
مطهر چیزیست که آنرا خاکستر کند یا دود پنجم استحالة یعنی
صورت نوعی متغیر شود مثل آنکه منی و علقه حیوان شود
یا نجاست خاک شود یا نجس العین نمک شود ششم اسلام
کافر را پاک میکرداند هفتم ادوات ثلثه طاهر و قالع استنجا
محل غایط را با عدم تعدی پاک میکند و اگر بثلاثه پاک نشود زیاده
کنند هشتم استبرای حیوان جلال بنوعی که مقرر است مطهر بول
و غایط اوست نهم نقص است و او مطهر عصیر عنبی است و اگر غلب
بذهاب ثلثین میشود و هم انقلاب است مثل آنکه شیره انگور

جوش خورد یا خمر سرکه شود یا از دهم انتقال بهجانکه خون نجس
بدرون کیک و شپش انتقال کند پاک میشود و از دهم زوال
عین نجاست از حیوان غیر آدمی مطلقا و در آدمی بشرط غیبت
و امکان ازاله دویم در نجاسات باطنی و رافع آن حکم
نجاست باطنی بر دو قسم است اول حدث اصغر که مانع از نماز
گذاردن و مس کردن خط مصحف و طواف واجب خانه کعبه است
و آن حادث میشود از پنج چیز از خروج بول و غایط و ریح از موضع
معتاد و هر چیزی که عقل را بپوشاند خواه خواب و خواه غیر آن از
جنون و بیهوشی و مستی و استحاضه قلیله دوم حدث اکبر و آن
مانع است از امور ثلثه سابقه و از روزه داشتن و از مس اسمای
الله و اسم معصوم قوله تعالی یؤتی الحکمة من یشاء الایة ای

یعطی

٤٢

یعطی الله الحکمة من یشاء وذکر فی معنی الحکمة وجوه قیل انه
علم القرآن ناسخه ومنسوخه ومحکمه ومتشابهه ومقدمه ومؤخره وحلاله
وحرامه وامثاله عن ابن عباس وابن مسعود وقیل هو الاصابة
فی القول والعمل عن مجاهد وقیل انه علم الدین عن ابن زید
وقیل هو النبوة عن السدی وقیل هو الفهم عن ابراهیم وقیل
هو خشیة الله عن الربیع وقیل هو القرآن والفقه عن ابی
عبد الله علیه السلام وروی ایضا عن المجاهد وقیل هو العلم الذی
تعظم منفعته وتجل فایدته وهذا جامع الاقوال وقیل هو ما
اتیه الله انبیائه واممهم من کتبه وآیاته ودلالاته التی یدلهم بها
علی معرفتهم به وبدینه وذلک تفضل منه یؤتیه من یشاء عن ابی
الجبائی وانما قیل للعلم حکمة لانه یمتنع به عن القبیح لما فیه من

من الدعاء الى الحسن و الزجر عن القبيح و يروى عن النبي صلى الله
عليه و آله انه قال ان الله آتاني القران و آتاني من الحكمة
مثل القران و ما من بيت ليس فيه شيء من الحكمة الا كان
خرابا الا فتفقهوا و تعلموا و لا تموتوا جهالا و من يؤت الحكمة
اي من يعط ما ذكرناه فقد اعطي خيرا كثيرا و ما يذكر الا اولوا الالباب
اي و ما يتعظ بايات الله الا ذو العقول فان قيل لم عقد باولي
الالباب التذكر و كل مكلف ذو لب قيل لم يطلق على جميع المكلفين
هذه الصفة لما فيها من المدحة فلذلك عقد التذكر بهم و هم الذين
يستعملون ما يوجبه عقولهم من طاعة الله في كل ما امر به و دعا اليه
و سمي العقل لبا لانه انفس ما في الانسان كما لب الثمرة
انفس ما فيها مجمع البيان تم تم تم

اما ثواب و عقاب پس نعیم
و هیش صحیح و حکما ثابت است از ایشان نعیم
لذت و بهجت و شادی و راحت است مر روح را و عقاب الم
ثواب است مر او را [illegible] کرد روح آدمی را از تعلق بیدن بعد
و نتیجه و ثمره او است استعداد او و [illegible] و اعمال پسندیده
و معاد خود را با استعداد [illegible] کدورات صفات [illegible] کمال
و اخلاق فرخنده حاصل کرده و از کدورات صفات [illegible] تعلق وی از بدن
علم و عمل از آن رسته و از نقصان اصلاح نیافته [illegible] کمالات
منقطع کرد و ذات خود را [illegible]
باید و از نعیم [illegible] مبدا و معاد

را بابدان تعلق حور و غلمان
ساکنند حقیقت حضرت مبدا و شود مبدل الیقین بنور بود و خود
عارفین در قرب مشتاقان که از انوار محمدی است نور بنور است و نور از
مقام و سر تجلی و وصف در کرد ذوق حاصل حاصل و انتهای سرور و در حالات
و اوست حمیده صفات و اخلاق و از نمودند بظهور بعثت و لااذن رایات
دارد و شرع در که بهشت نعمتهای و سایر ولدان و قصور و حور در لباس
بود ضعیف انسان روح تعلق از که ناخوش امر بعض و گردد حاصل بهره
عادات که ایشان بدن حیات درینجهان لذات از آن
واو اعوا آن کنه نفرت از ایشان

۲۶

مخالفه و اختیار را با ایشان تعلق
مسکنند پس بین تقدیر و مذهب جبر فرق بدیهی کلی
شیطان حق مع صحبت و آن فعل و تصرف که از وی در وجود آدمی میشود تحقیق
مخلوق خدا تعالی است شیطان مظهر ان افعال شود و در وجود او بیان منسوب
جای مجالی و مظهر افعال حق و دست و آن افعال بر وی منسوب است و اگر حقیقت مخلوق
خدا است انبیا نیز نظایر و غیرهم و اصحاب تا ولی چنین میگوید منه شیطان
و ابلیس قوت و اوهام است که تابع حواس محسوسات است و عالم المعقولات را
منکر است و او همه را ادراک جانب لذات حس و شهوت
جسمانی میکند و با قوت عقل در مجادله

ومنازعت است هر گاه که
روح متوجه حضرت ربوبیت شده ابلیس و وهم
از علوی آنحضرت ملکان و منقاد او جهت طلب کنند و عقل و وهم رو کنند
والحمد لله شرع وارد است که و فرشتگان آدم را سجده کردند و ابلیس سجده نکرد
اشارت است بآنکه جمیع قوای جسمانی و فرشتگان ارضی اند و منقاد روح آدم اند الا
قوای عقل که اطاعت روح را کردن فرمایند و حکم عقل را تسلیم نمیدارد و گاه گاه
بر عقل غلبه میکند همچنانکه در شب تاریک شخص در خانه تنها با میت باشد
عقل میگوید که میت جماد است و از جماد نباید ترسیدن
وهم میگوید که این مرده است و باید ترسید

همواره چشم از عیوب خود دوخته و چشم بر عیوب خلایق
انداخته این نیز از انصاف نیست **نهم** ای پسر آدم نه هر که
لا اله الا الله بگوید به بهشت در آید مگر کسی که با آن چند عمل
دیگر جمع کند یکی آنکه تضرع نماید در درگاه من و عمر خود را بگذراند
بیاد من و نفس خود را از محرمات باز دارد برای من و غریبان را
در جوار خود جا دهد و با فقیران مواسات کند و بر یتیمان رحم کند
از برای رضای من **دهم** ای پسر آدم چون در دل قساوتی
یا در بدن خود بیماری مشاهده کنی و یا در روزی خود حرمانی مطالعه
نمایی بدانکه اینها همه از شامت سخن لا یعنی است که تکلم کرده
یازدهم ای پسر آدم اگر تو بهشت را دوست میداری خدای تو
جل و علا طاعت را دوست میدارد تو عمل کن تا که به

دو نیست یعنی طاعت تام در آرم ترا در آنچه دوست
یعنی جنت و اگر تو مکروه میداری دوزخ را خدای تو نیز مکروه
میدارد و معصیت را تو ترک کنی مکروه مرا یعنی عصیان را
تا من نگاه دارم ترا از مکروه تو یعنی دوزخ **دوازدهم** ای پسر آدم
از شبهات اجتناب کن تا مرا بشناسی و گرسنگی پیشه کن
تا مرا ببینی و خود را از برای عبادت من فارغ بساز تا بمن
واصل گردی **سیزدهم** مسکین فرزند آدم اگر از برای بهشت
آنمقدار عمل کند که از برای دنیا میکند حق سبحانه او را
بیحساب ببهشت در آورد و اگر قناعت کند بآنچه حق تعالی
باو کرم فرموده او را از کل خلایق مستغنی گرداند و اگر
ترک حرام کند دین خود را خالص کرده اند و اگر ترک ورع کند

ازجمله

و تسبیح میکردیم ملایک از ایشان شنیدند و گفتند پس ما بودیم
که توحید خدا میگفتیم در وقتی که غیر ما موحدی نبود و سزاوار است که
خدای تعالی همچنانکه ما را خاص کرده است شیعه ما را خاص کرده
بآنکه فرود آورد ما را و شیعه ما را در اعلی علیین و برترین درجات
حق سبحانه و تعالی برگزیده ما را و شیعه ما را پیش از آنکه استغفار
کنیم خدا را و از اینجاست که مولانا حسن کاشی رحمه الله میفرماید **شعر**
منزه نه بصورت بدم که اکنون تو می‌بینی مرا ٭ جای دیگر بود اول منزل و
ماوای من ٭ در حریم سدره خلوت داشتم جای که بود ٭ ماسوی الله
جرعه از ساغر صهبای من ٭ مجلس دور از کدورت باده دور از خمار
از کف ساقی جان افزای غم فرسای من **فصل سیم** در بیان آنکه شیعیان
پاک اند و اصل ایشان پاکست زیرا که ایشان از فضله طینت ما

محمد و علی علیهما الصلوة و السلام مخلوق شده چنانکه شیخ مفید رحمة الله
در کتاب ارشاد آورده که جابر بن عبد الله گفت شنیدم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با میر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله
و سلامه علیه فرمودند که الا ابشرک الا امنحک الا ابشرک یعنی آیا
شاد گردانم ترا آیا عطا کنم ترا آیا بشارت دهم ترا پس امیر المؤمنین
علیه السلام گفت بلی یا رسول الله بشارت ده مرا پس آنحضرت
فرمودند که بتحقیق که مخلوق شده ایم من و تو از یک طینت و از آنجا که
پس زیاده ماند از آن طینت ما پس خلق کرد و بیافرید حضرت واجب
الوجود جمیع شیعیان ما را از باقی مانده طینت من و تو پس چون روز قیامت
شود همه مردمان را بنام مادران ایشان بخوانند تا ولد الزنا معلوم شود
و باعث شرمندگی خلقان شود مگر شیعیان ما را که ایشان را

نامهای پدران ایشان بخوانند
از برای آنکه اصلاب شیعیان ما پاکست و پاک
آمده اند و در میان گروه شیعه ولد الزنا نمی باشد ۃ گواه پاکی اصل
ولادت ایشان ۃ که بنجاست مغشوش اهل البیت گواه ۃ در کتاب عیون آورده که امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که در وقت که زبان خود صحبت کنید بسم الله الرحمن الرحیم بگوید
زیرا که شیطان در بعضی نطفها مشارکت میکند گفت سید یا بن رسول الله چطور جزین است
از نطفه پدر است یا از نطفه شیطان حضرت امام علیه السلام فرموده
معلوم توان کرد کسی که از نطفه پدر است و بغیر کسی شیعه است و محبت خاندان
بدیت و دشمنی ما معلوم نمیتوان کرد و از نطفه پدر است
ما دارد و بلا شک از نطفه شیطان
و محبت خاندان ما ندارد

از نطفهٔ شیطانست
وولد الزنا و حرام زاده است ۞ حرم وجود عمر
از فعل مادر است ۞ که در اخطار مادر او حکایت کردیم ۞ و در بیان زیارت
حضرت امام حسین علیه السلام بخصوصه روایت واقع شده است که دلالت میکند
بر پایه و فضائل زوار ایشان چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه در کتاب مصباح در
فضیلت روز عرفه آورده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حق تعالی
روز عرفه اول بجانب زائران حضرت امام حسین علیه السلام نظر رحمت میکند و بعد از آن
بجانب حاجیان که در عرفات اند کسی گفت یا بن رسول الله سبب چیست آنحضرت
فرمودند و سبب آنست که در میان زوار ایشان
حضرت امام حسین علیه السلام

ولد الزنا نمی‌باشد و ولد الزنا میان
فصل در بیان آنکه زیارت در فصل فرع
احادیث وارده که زیارت بعض از منه شریفه وارد شده از زبان حضرت امام جعفر صادق
وارد و در بیان آن بعض کلینی ابو بصیر روایت کرده است که بخدمت امام جعفر صادق
علیه السلام در کتاب کافی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که بخدمت امام علیه السلام
علیه السلام آمدم و حضرت در مجلس نشسته بودند پس گفت یا بن رسول الله آنحضرت علیه السلام
بود و ابو بصیر گفت جانم فدای تو باد آمدم بعد از آن حضرت ای ابو بصیر
و احادیث بسیار که بنده فرمودند که یا ابا محمد میگویی ابو بصیر
بزیارت امام حسین علیه السلام
میروند

خدای تعالی جوانان شما را گرامی دارد
و پیران شما را شرم کند ☙ کرم بین و لطف خداوندگار ☙
گنه بنده کرده است و او شرمسار ☙ ابو بصیر گفت جوانان ما را چه گرامی میدارد
و پیران ما را چه شرم میدارد امام فرمود که دانسته گرامی میدارد جوانان شما را آنکه
عذاب نمیکند ایشان را و از پیران شما شرم میکند بآنکه ایشان را حساب میکند ابو بصیر گفت
فدای تو گردم این خاصه ماست که شیعه تو ایم یا از همه اهل اسلام فرمود که والله خاصه
از برای شماست نه از برای اهل اسلام ابو بصیر گفت فدای تو گردم ما را نامی
بنامی خوانند که از شنیدن آن نام پشتهای ما میشکند و دلهای ما
میمیرد از برای این نام حکام جور ما را حلال
میدانند

بسبب جمع
که روایت میکنند از برای حکام فقهای
ایشان امام علیه السلام فرمود که رافضه را میگویند گفت بلی
شما را رافضه میگویند گفت بلی امام علیه السلام فرمود که والله ایشان شما را باین نام
نخوانده‌اند بلکه الله تعالی شما را باین نام خوانده است بدرستیکه هفتاد مرد از لشکر
فرعون و قوم او ترک کردند در وقتی که ضلالت و گمراهی او و قوم او
ظاهر شد و آن هفتاد مرد بموسی علیه السلام ملحق شدند و بدو پیوستند بعد از آن قوم موسی ایشان را رافضه
حقیقت و هدایت موسی را دریافتند
نام نهادند زیرا که ترک فرعون کرده بودند
و بموسی پیوسته که حق بود

پس رافضی کسی باشد که ترک باطل کرده وحق را اختیار کرده باشد
وآن رافضیان عابدترین وزاهدترین لشکر موسی بودند ودوستترین
ومخلصترین بودند نسبت بموسی علیه السلام وبهارون
وبذریت ایشان پس الله تعالی وحی فرستاد بموسی علیه السلام که
این نام را از برای ایشان اثبات کردم وازان قوم وباز
الله تعالی این نام را از برای شما ذخیره کرد تا این جماعت دشمنان شما را
باین نام میخوانند وباز فرمود که یا ابا محمد مخالفان ما خیر را ترک
وتاخیر کرده اند وشما شر را ترک کرده اید ومردمان متفرق شدند
بچندین فرقه وچندین گروه وشما متفق شده اید با اهل بیت
ورفته اید براه ومذهبی که اهل بیت رفتند واختیار کردید آنکس را
که خدای برای شما خواسته پس بشارت باد شما را که شمائید والله

وان وجدنا اکثرهم [illegible] گفت [illegible] بیش تکبر دارد

لفاسقین پس آیات ایشان [illegible] را و مودند که خدای تعالی نگاه دارد [illegible]

فدای تو کردم [illegible] آیه [illegible] اخوانا علی سرر متقابلین این آیه [illegible] شما را

خود یاد کرده است اینجا که [illegible] والله که نخواست باین آیه [illegible] تعالی

در اینجا [illegible] در بهشت متقابل [illegible] شاد [illegible] و مودند که الله تعالی [illegible]

آیات ایشان [illegible] گردانیدم گفت فدای تو کردم زیاده [illegible] بعضهم لبعض عدو الا المتقین [illegible] شیعیان

شما را یاد کرده است [illegible] الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین [illegible]

دنیا روز قیامت [illegible] بخواهند [illegible] شیعیان ما

والله که خدای نخواست [illegible] شیعیان ما [illegible] شما را

بغیر شما را [illegible]

گفت فدای زیاده کن شادی مرا فرمود که یا ابا محمد الله تعالی
ما را و شیعه ما را و دشمنان ما را یاد کرده است درین آیة
از کتاب خود که هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی برابر اند آنکسانیکه
میدانند و آنکسانیکه نمیدانند هرگز برابر نیستند و میدانند
اینمعنی را مگر صاحبان عقل پس مائیم آنکسانیکه میدانند
و دشمنان ما اند آنکسانیکه نمیدانند و صاحبان عقلها شیعیان ما اند
که میان ما و دشمنان ما فرق کرده ام آیا شاد کردانیدم ترا گفت
فدای تو گردم زیاده کن شادی مرا فرمود که خدای تعالی شما را
درین آیه یاد کرده است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو

الغفور

هو الغفور الرحیم یعنی یا محمد بگو با بندگان من آنچنان بندگانی
که اسراف کرده اند بر نفسهای خود نومید مشوید از رحمت
خدای تعالی که الله تعالی همه گناهان شیعه را می آمرزد و بدرستیکه
خدای تعالی آمرزگار است و مهربان بر مومنان امام فرمود که و الله
خدای تعالی نخواسته است باین آیه غیر شما را آیا شاد کردانیدم ترا
گفت فدای تو گردم زیاده کن شادی مرا فرمود که خدای تعالی
شما را در کتاب خود یاد کرده است که قالوا ما لنا لا نری رجالا
کنا نعدهم من الاشرار یعنی مخالفان در دوزخ گویند که چیست
ما را نمی بینیم مردانی را که در دنیا ایشان را از بدان و شریران
میشمردیم یعنی شیعه را فرمود که والله خدای تعالی باین آیه نخواسته است
مگر شما را شمایید که پیش اهل اینعالم از بدان و شریر اند

والله که شما در بهشت سیر خواهید کرد و دشمنان شما را در دوزخ خواهند
طلبید و نخواهند یافت یا ابا محمد آیا شاد گردانیدم ترا گفت
فدای تو گردم زیاده کن شادی مرا فرمود هیچ آیه نزول نکرده
در آن آیه ذکر اهل بهشت نباشد یا اهل آن آیه را خدا بخیر و خوبی
یاد کرده باشد الا که در شان ما و در شان شیعه ما باشد و هیچ آیتی
نزول نکرده که اهل آن آیه را به بدی یاد کرده باشد یا در باب دوزخ
باشد الا که در شان دشمنان و مخالفان ما باشد پس آیا شاد گردانیدم
ترا گفت فدای تو گردم زیاده کن شادی مرا فرمود که نیست بر ملت
ابرهیم مگر ما و شیعه ما و باقی مردمان ازین ملت بری اند پس آیا شاد
گردانیدم ترا ابو بصیر گفت فدای تو گردم پس است مرا

فصل پنجم

در بیان آنکه ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد

خداوند انوار بسیار بمن نمود
عدد و حساب ایشان را کسی نداند پس دید که نورها بر دور ایشان است
خطاب آمد که یا ابراهیم این نورها شیعیان و محبان ایشان است
پس ابراهیم علیه السلام گفت خداوندا بچه چیز شیعیان ایشان را بشناسند
که پنجاه و یک رکعت نماز گزارند و انگشتری در دست
راست کنند و در نماز بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گویند و قنوت پیش از رکوع
خوانند و سجده بر خاک تربت امام حسین علیه السلام کنند و در کتاب آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود

از سجده گاه او تا زمین هفتم
نور از او نشود پس ابراهیم علیه السلام گفت خداوندا
مرا از شیعیان و محبان ایشان گردان و خدای تعالی حال ایشان را
صلی الله علیه و آله در قرآن خبر داده که وان من شیعته لابراهیم

فصل ششم

در میان بعضی از فضائل و منقبت که حضرت رسالت و اهل بیت صلوات الله
علیهم اجمعین با شیعه خود و محبان خود [illegible] چنانکه در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی
آورده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با شادی و فرح تمام
بخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و حضرت رسول را
بان فرح دید و فرمود که یا رسول الله
من شما را

هرگز

هرگز باین خوشحالی ندیده ام سبب این شادی چیست حضرت
حضرت رسالت پناه فرمودند که آمده ام تا ترا بشارت دهم
بدان یا علی که این ساعت جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت
برو نزد علی و بشارت ده او را بآنکه شیعه او از صالح
و عاصی از اهل بهشت اند پس حضرت امیر المؤمنین الکلام [illegible] فرح
انجام رسید امام علیه و آله السلام شنید بر زمین افتاد
و خدا را سجده شکر بجای آورد و سر مبارک از سجده برداشت
و هر دو کف احسان بجانب آسمان برداشت و فرمود که خداوندا
گواه باش که نصف حسنات خود را بشیعه خود بخشیدم
جناب بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله علیها از شاه اولیا
آن سخن شنید فرمود که خدایا گواه باش که من نیز نصف حسنات

خود را به شیعه علی ابن ابی طالب بخشیدم و آنحضرت نور دیده سید الکونین
و امام الثقلین سلطان قاب قوسین یعنی امام حسن و امام حسین
علیهما الصلوة والسلام چون از پدر بزرگوار و مادر عالی مقدار
خود آن شنیدند فرمودند که خداوندا گواه باش که ما هم نصف
حسنات خود را به شیعیان پدر خود بخشیدیم چون حضرت رسول
صلی الله علیه وآله از آل عبا آن شفقت نسبت به شیعیان بینوا
مشاهده نمودند بحر شفاعت آنحضرت موج زن گردید فرمود
خدایا گواه باش که من نیز نصف حسنات خود را به شیعه علی ابن ابی
طالب بخشیدم پس جبرئیل علیه السلام نزول کرد و گفت یا محمد
حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما از من کریمتر نیستید بدانید
که منکه خداوندم جمیع گناهان شیعه علی ابن ابی طالب را بخشیدم

وآفریدم و حسنات و فضایل
اهل البیت علیهم الصلوة والسلام زیاده از آنست که
یکیم از احسان تو آنکه گردد یکی از حسنات امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
والسلام مبارزت روز خندق است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده
لمبارزة علی ابن ابی طالب لعمرو بن عبدود افضل من عمل امتی الی یوم القیامة یعنی مبارزت
وجنگ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب در روز خندق بهتر است از عمل همه امت من
تا روز قیامت و هم حضرت رسول الله فرموده که لو ان الاشجار اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل علی ابن ابی طالب
علیه السلام یعنی اگر همه درختهای عالم

قلم شود و دریاها مداد شود و همه جنیان حساب کنند و همه انسیان بنویسند
کنند از عهده حساب و شمار فضایل امیر المؤمنین بیرون
نتوانند آمد و در کتاب مصابیح القلوب آورده که مردی
بود انصاری و هر روز یکدینار کسب میکرد روزی آن
[illegible] فرض شد با خود
گفت بروم و بعوض آن در روی امیر
المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام نگرم حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود النظر الی وجه علی عبادة پس رفت و ساعتی در روی مبارک امیر المؤمنین علی
نگاه کرد چون بخدمت رسول صلی الله علیه وآله آمد حضرت رسول فرمود که تو هر روز
یکدینار کسب میکردی امروز از تو فوت شد و بعوض [illegible]
و در روی علی علیه الصلوة والسلام نگاه کردی

وتو

و تو دوست اوئی ترا خدا ثواب حاصل شد که اگر آن
ثواب را بر همه اهل زمین قسمت کنند کمترین نصیب هر یکی
آنقدر بود که گناهان او را بیامرزند و بروی رحمت کنند الحمد لله

فصل هفتم

علی ولایة اهل البیت والتبراء من اعدائهم
در بیان بعضی از مناقب و فضایل امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
والسلام و فضیلت دوستان آنحضرت در کتاب مصابیح
القلوب آورده که عبد الله بن عمر لعنة الله علیه و علی ابیه گفت
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال کردیم که پسر ابوطالب را
چه منزلتست و ویرا چگونه دانیم و در که فضل نهیم گفت هنوز
این سخن را باتمام رسانیده بودیم که آثار غضب در روی مبارک
آنحضرت مشاهده نمودیم فرمودند که چیست اینقوم را و چه افتاد

افتاده مرا با نجماعت نمیدانند که چه میگویند و مقام و مرتبت
گرا یاد میکنند آنکس را که وی را مقام و منزلت او جستن مقام
و منزلت نیست بدانید که هر کس علی را دوست دارد مراد او
داشته شود و خدای تعالی جزای وی بهشت گرداند و دوستان
علی را فرشتگان مغرب استغفار کنند و درهای بهشت را
از برای ایشان بگشایند چنانکه در قران واقع شده که حتی
اذا جاءوها وفتحت ابوابها و رضوان باستقبال ایشان
آیند و بر ایشان سلام کنند که وقال لهم خزنتها سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین هر کس علی را دوست دارد نامه
اعمالش بدست راست دهند در آن وقت که نامها پران شود
هر کس را نامه بدست راست دهند حسابش آسان بود که

و بر صراط چون برق جهنده بگذرانند پادشاه عالم و برات
نجات از آتش دوزخ نویسد و جوازی از صراط بوا امان از عذاب
و دوستان علی را نه نشر باشد و نه نصب میزان بلکه بیحساب بهشت
روند دوستان علی را فرشتگان در بر گیرند چنانکه دوستان یکدیگر را
ارواح انبیا زیارت ایشان کنند و هر کس علی را دوست دارد حق تعالی
بعدد هر رگی که در بدن او شهری در بهشت بود و هر کس علی را
دشمن دارد حق روز قیامت بعرصاتش حاضر سازند بر پیشانی او
نوشته باشد که از رحمت خدای تعالی نومید است حب علی
بن ابی طالب فرض علی الحاضر والغایب بعین الناس علی حسنه
فلعنة الله علی الغایب دوستی علی ابی طالب هست رحمه
جهان واجب هر که علیم کند حجت علی باد لعن خدا بر آن غایب

فصل هشتم در بیان آنکه دوستی اهل البیت علیهم الصلوة والسلام
و دوستی دوستان ایشان نعمتی است که از آن بزرگتر نعمتی نیست
زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکرانه این نعمت سجده
فرموده چنانکه از ابن عباس رحمه الله نقل کرده اند که گفت
روزی با رسول صلی الله علیه و آله در سفری همراه بودم که ناگاه
حضرت رسالت پناه پنج سجده پیاپی بجای آورد که با آن
سجده ها قیام و رکوع نبود گفتم یا رسول الله این سجده ها را سبب
چه بود فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدای تعالی
سلام میرساند و میگوید که من علی را دوست میدارم شکرانه
آنرا سجده کردم چون سر بر آوردم گفت الله تعالی میفرماید که فاطمه را
دوست میدارم سجده دیگر کردم چون سر بر آوردم گفت الله تعالی

میفرماید که امام حسن و امام حسین را دوست میدارم سجده
دیگر کردم چون سر بر آوردم گفت خدای تعالی میفرماید که
دوستان ایشانرا دوست میدارم سجده دیگر کردم چون
سر بر آوردم گفت خدای تعالی میفرماید که دوستان دوستان
ایشانرا دوست میدارم سجده دیگر کردم بر این مژده
گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
در کتاب مصابیح مولانا حسن شیعی سبزواری رحمة الله
علیه آورده است که ای مومنان بشارت عظیمست که اگر چه
و مرتبه محبتان ایشان نداریم باری از دوستان محبتان
ایشانیم آورده اند که مردی صالح در خواب دید که قیامت
شده است و خلقانرا در موقف سیاست باز داشته اند

فرشته را دیدم که صحیفه در دست دارد گفتم این صحیفه چیست
گفت این صحیفه ایست که نام محبان امیر المؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابی طالب علیه السلام در انجا نوشته است گفتم
نمای تا ببینم که نام من در انجا هست یا نه بنمود نام خود را ندیدم
گفت مرا پایه و مرتبه آن نیست که نام من در میان دوستان علی
ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بنویسم اما در آخر صحیفه
بنویس که من هم محبان آنحضرت را دوست میدارم
خطاب رب العزت بدان فرشته رسید که چون این بنده
آرزو و نیاز این سخن گفت نام او را در اول صحیفه بنویس که
از جمله دوستان ماست ما نیز اگر دعوی دوستی شاه مردان
و فرزندان او علیهم الصلوات الرحمن می توانیم کرد زیرا که

دشواریست و بمنزلهٔ آنست که گذر بر خبان خنجر که
وصف کرده اند و جمعی از صوفیه گفته اند که صراط استقامت
در اقوال و افعال و اعمال و مآل این عبارت راجع است
بانکه گفته شد و در تاویل سؤال میگویند که آثار اعمال نیک
و بد و کبیره و صغیره در روح آدمی ثابت است و هر یک از جنس عمل
لذتی یا المیست و حال هر یک بر وی روشن است و وقوع خصوصیت
پس همچنانست که اعمال وی را یک یک در نامه نوشته اند
و بر وی عرض کرده اند و پرسیده و اشاره بوده بر وجهی که
نقص در ان نتوانکرد و تاویل میزان چنانست که گذشت
و در قرآن کریم مذکور است که دوزخ را هفت در است و هر دری را
طایفه ایست که از انجا بدوزخ در آیند و مشهور است بهشت را

هشت در است و ارباب تاویل درین باب میگویند حواس
مدرکه در ظاهر پنج است چنانکه معلوم است و در باطن دو دیگر
باطن مدرکه نیستند بلکه معاون آندارند بحفظ یا بتصرف
و هر یک ازین هفت حاسه مدرکه آدم را بانجانب محسوسات
و لذات حسیه میکشد پس هرگاه که ایشان عقل را مسخر
خود گردانند تا باین عالم اجسام و لذات انس گیرد و از عالم
غافل شود و فراموش کند و هر یک ازین هفت دری است که
مردمان ازان در بدوزخ در آیند و عقوبت کشند و هرگاه
عقل این حواس هفت گانه را مسخر گرداند و در تحصیل کمالات
علمی و عملی بر طبع صواب استعمال کند این هفت حاسه باعتقاد
هشت در بهشت شوند و آدمی را بلذات روحانی رسانند

در تاویل عدد طبقات
دوزخ و بهشت را چنین گویند که عناصر بسیط چهار
و مرکبات عناصر سه اند چنانکه معروف است و عدد افلاک نه است
پس هر دوزخ که از عالم عناصر که عالم سفلی است از آنکه دوزخ است و ترتیب در عالم علوی
عالم علوی است و در ربع عنصر باشد منقطع که بسفلی است و منزل از درکات افتاد
و فرو مانده اند روح از طبقه در طبقه دوزخ بسر است از طبقات منقطع اند و از روح که روح بعالم علوی
و در طبقه از طبقات بهشت که افلاک است از طبقه بر طبقه است از طبقات بهشت است و در راه
عرش عبارت از فلک اعظم که سقف جنت است و از کرسی
در صد است آید

بود مستفیع شود و اعلام
اجسام سفلی و علوی گذشته شد و در ارواح
مجردات که بحسب معنی و شرف بالای جسمانیات اند در آمده و لذت
وی در حالت دیدار نور الانوار که سایر مجردات متصور شد و آن لذت زیاده
از نعیم و لذات جنت شد پس آنکس را مرتبه فوق طبقات بهشت و قول
باری سبحانه و تعالی فلا تعلم ما اخفی لهم من قرة اعین اشارتست بدان مرتبه و اعراف
میان اهل ظاهر عبارتست از بلندیها که در بالای دیوار سور بهشت که در میان بهشت
و دوزخ است و برای جماعتی ساخته شده که در عمل قاصر بوده اند
با الموفق که ایشان را آخر دخول جنت شود

واصحاب

واصحاب تاویل میگویند که ارواح متصفه بفضایل
علمی و عملی در طبقات بهشت باشند یا در مرتبه که فوق آن
طبقات است چنانچه مذکور شد و ارواح متنضخه برذایل عقاید
و اعمال گرفتار دوزخ و درکات وی باشند با اسفل السافلین
و ارواحی که از فضایل و رذایل خالی اند ایشان را نه لذت
بهشت است و نه عقوبات دوزخ و اعراف اشارتست
بآن مرتبه **فصل** در باب معراج حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم جمهور ایمه از سلف و خلف گفته اند که عروج
بجسم بوده است و طایفه بر آن رفته اند که بروح بوده و مؤید
این قول است آنکه در روایتی آمده و هو نائم و در روایتی
دیگر بینهما و این اشارتست باعتدال بین النوم و التقیظ

واهل حدیث میگویند که معراج دو بوده است یکی بروح
درخواب پیش از بعثت دویم بجسم در بیداری بعد از
بعثت و در احادیث صحیحه مشهوره ذکر براق و جبرئیل هست
لیکن تندی کردن براق و مدد کردن جبرئیل و باز ماندن براق
برسیدن آسمان هفتم و باز ماندن جبرئیل نزدیک رفرف
یعنی فرش در ان احادیث هیچ مذکور نیست اگرچه در روایات
ضعیفه موجود است بر تقدیر که این امور بصحت پیوندد و تغیر
قصه معراج جسمانی چنانکه در بیداری پیش اهل ظاهر است انگشت
تندی کردن براق دلیلست بر آنکه کسی دیگر بروی ننشسته
بوده است بلکه انیم کب خاصه رسول صلی الله علیه و آله بوده
جهة تعظیم وی و مدد کردن جبرئیل دلیلست بر آنکه

این فرشته با وجود کمال
خدمتگار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است
و معنا و آنست که خدا امر پادشاه را مدد کنند در حالی که مرکب انقیاد
نماید و این حکم را اما مید و اهل سنت ظاهر است که ایشان انبیا [illegible]
[illegible] آنست که جنبه پادشاه تنجیع را افراد و اکرام
[illegible] معتزله است که [illegible] سوار [illegible]
[illegible] یاران خود میفرستد که با وی تواضع کنند [illegible]
زیاده [illegible] مذهب جبرئیل [illegible] باشند و آن شخص از وی [illegible]
[illegible] پادشاه حقیقت [illegible] باز ماندن [illegible]

قوت صعود و استعلا بر
اسمان هفتم نباشد و تاویل معراج روحانی حضرت
موافق طریقه حکماست مبنی بر مقدمه مشهوره است که امور معنویه
معقوله پیش روح در خواب بصور متمثل شود بصورت محسوسات یعنی که علم و دین
بصورت لبن مثلا و چون این مقدمه معلوم شد هیچ شبهه نیست در آنکه روح انسانی
در معرفت مبدا و معاد و حقیقت اشیا محتاج است بحواس ظاهره و باطنه و انجمعی تمیز
ایند که اورا بمنزل و مقصد برسانند و تسخیر این حواس و جوارح که معین او شد
در مقصود میسر نشود الا بمدد و معاونت فرشته قوی
در عالم عناصر کند و افاضه و تکمیل ارواح

بری

بشری بحکم خالق مفوض باوست و اورا حکما عقل فعال
خوانند و بلسان اهل شرع جبرئیل گویند چنانکه گذشت
پس از تسخیر حواس مسخره که وسیله وصول اند بمطلوب
حقیقی در صورت مرکب پسندیده بروح مقدس حضرت
ظهور کردند و چون طبیعت حواس آنست که بجانب محسوسات
مایل باشند و از معرفت حقایق و وصول از عالم ارواح و تقرب
بحضرت صمدیت مانع شوند انمعنی معقول که در لباس
بدنی مرکب است بران روح ظاهر شده و چون تسخیر حواس
بمعاونت معنوی جبرئیل بود و پیش روح مبارک بصورت
مدد حسی که در رکوب می باشد پوشیده و باز ماندن براق
برسیدن باسمان هفتم صورت انمعنی باشد که حواس قوای

جسمانی عنصری اند اگرچه آلت و معاون مرکب روح اند
در وصول بمقصود ولیکن معاونت انسان منتهی میشود
و بعد از انتهای معاونت حواس کمالات فایضه روح
محض موهبت میشود و سعی را مدخل نباشد و انتهای معاونت
باسمان هفتم اشارت بآنکه تأثیر سبعه سیاره در عالم عناصر
و استعداد ماده آن بسیار ظاهر است بخلاف کواکب ثوابت
ه حال ایشان بر هیچ جهت نیست پس لاجرم قوای جسمانیه در این ماده
عناصر اند و تعلق بسیارات دارند بافلاک زحل پیش معاونت
نتوانند کرد اما قصه رفرف خضر صغری و بر صغرا آفتاب
غالب بود و فرو گذاشته شد و پیغمبر را آنجا بر داشته شد
تا بعرش شد و عجایب بی نهایت مشاهده کرد و تاویل وی

چنین

چنین کرده که جبرئیل در آسمان هفتم معاونت حواس تمام
و سعی را انبساط در نوردیده شد جذبه که محض موهبت است
رسید و آن روح اقدس را بجانب بالا کشید بجوتر ترین و انسان
ترین وجهی پس از این آن جذبه الهی که امر معنوی است در صورت
آنجنان نشد که در غایت زیبایی است نزدیک روح متصور شد
و باز ماندن جبرئیل درین مقام ظاهر است و بر مذهب جمعی که
بران رفته اند که کمال آدمی در معرفت اگرچه بتدریج و کسب است
میشاید که زیاده بر کمال فرشته شود با آنکه دفعی و جبلی است
و هر کس که پیش وی فرشتگان مقرب که در کمال معرفت رانده
میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که آن رفرف
خضر که من بروی بودم گاه مرا بالا بردی آنچنانکه گویا مرا می برند

وگاه مرا فرود آوردی چنانکه گمان بردم که گویا از بالا فرو
می افتم وجه اینحالت اشارت بود بانکه آدمی را در کمال
ترقی و تنزل می باشد و کمال فرشتگان مقرب ثابت است
بی تغیر زیاده و نقصان پس جبرئیل درینحالت مصاحب نباشد

فصل خاتمه در وصیت بعض المشایخ احکام شریعت
بافهام خواص و عوام میسر و همه را از انجا منفعت میرسد
والظهار به تقیید این احکام موجب رفعت و دولت و نیک
نامی است در دنیا و آخرت و احوال طریقه را خواص فهم
میکنند و بآن منفعت می یابند و بیشتر عوام او را منکر می باشند
پس سخنان طریق را در لباس شریعت ادا باید کرد
تا همه کس نفع خود را از انجا بردارند و هیچ یک را در انجا

منزه نباشد اما حقیقت
محض وحدتست در عبارت نگنجد و بهر کس
متوجه شود که اثبات توحید کند اثبات خود کرده باشد و در توحید
گردان تعدد لازم آید پس محض توحید نباشد چنانکه مشهور است وجود خود
در توحید حقیقت طلب شود و اگر کسی خواهد اثبات کند جان که با اسرار بیان
حقیقت آن حیوان را روشن کرده اند و انخیال فاسد و قصور طلب
و مقصود از این مقدمه آن کان راه دین و اصلان مراتب تعین
باب توحید شود فوق طالبانست به بیان حقیقت
و دریافت مرتبه حقیقت

بروجه استمرار در دار الآخره میسر شود لیکن درین حیات
بعضی از اصحاب ریاضت را که از بدن تمام منخلع
شده اند لمعه از انمرتبه جذبه بطریق حاجت ظهور کند
و اشاره ایشان بتوحید از انجا ناشی شود والله الموفق

الصواب
[illegible]

آورده اند که
حضرت عیسی علیه السلام در صحرا شیطان را
دید گفت ای شیطان تو تخم خود در اینجا بکار اندی اگر
علم میخواهند زنا بهتر بود شیطان گفت بازانده هر شش مسئله آموختم
و بکار بستن آن مشغولم عیسی علیه السلام فرمود که آن
کدام است گفت آنکه تا حال یام
عوام نکردم

وهرگز حلال کم نشود که احتیاج بحرام داشته باشم دویم
آنکه تا زیست بشرم هرگز بهیچ وجه دروغ نگویم و هرگز کرت
معدوم نشود که احتیاج بدروغ گفتنم شود سیوم آنکه
تا عیب خود را بینم بعیب کسان مشغول نشوم و هنوز از عیب
خود فارغ نشده ام که بعیب کسان مشغول شوم [illegible] آنکه
تا ابلیس را مرده نبینم از وسوسه او ایمن [illegible]
است که از شر او ایمن باشم [illegible] تا کنج و خزانه [illegible]
نبینم بکنج و خزانه مخلوق طمع نکنم و هرگز خزانه الله تعالی [illegible]
طمع در مال مخلوق کنم ششم آنکه تا هر دو قدم خود را در بهشت
نبینم از عذاب خدای تعالی ایمن نشوم و هنوز از قید حیات دنیا خلاص
نیافته ام حضرت عیسی علیه السلام فرمود که علم اولین

وآخرین همین است که تو خوانده ترا هیچ علم احتیاج نیست

عن النبی صلی الله علیه وآله

الامهات اربعه ام الادویة وام الآداب

مادران چهارند مادر دواها مادر ادبها

وام العبادات وام الامانی فام جمیع الادویة

مادر عبادتها مادر آرزوها پس مادر همه دواها

[illegible] وام جمیع الآداب قلة الکلام

[illegible] و مادر همه اداب کم گفتن است

وام جمیع العبادات قلة الذنوب وام جمیع الامانی

و مادر همه عبادات کم گناه کردن است و مادر همه آرزوها

الصبر صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

صبر کردن است

ورد فی الحدیث زینوا مجالسکم بذکر علی ابن ابی طالب

علیه الصلوٰة والسلام